



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۳/۲۵



م، نعیم بارز

نقدی بر «تکمله» تکمیل نشدنی!

تکمله سوم

محترم آقای سدید نوشته های شما زیر عنوان «تکمله دلیل این تغییر چیست؟» آنقدر به درازا کشیده است که فکر میکنم خواننده با دیدن عنوان مذکور حاضر به باز کردن صفحه ای آن نخواهد شد و از سوی دیگر توضیحات شما حتی برای خودتان هم تا کنون قناعت بخش واقع نشده، معلوم است که با افکار خود درگیر هستید. از یکسو نقدی به اسلام می زنید و از سوی دیگر تلاش دارید نشان دهید که با توصیه های اخلاقی در قرآن و نمونه آوردن از عراق دوران خلفای عباسی، زمینه آزادی، پیشرفت و عدالت در نظام اسلامی ممکن و میسر است.

محترم آقای سدید نمیدانم «تکمله» شما چه وقت تکمیل خواهد شد تا همین قسمت سوم من در نیافته ام که شما چه چیز را میخواهید ثابت کنید اگر به گفته بعضی مسلمانان که از اصطلاحات فرهنگ کمونیزم به وام گرفته اند و بارها تکرار نموده اند تلاش دارید بر حقانیت مکتب اسلام به اصطلاح «انسان ساز» صحه گذارید و یا میخواهید استعداد و ظرفیت های خاص حاکمیت های خلفای عباسی را نشان دهید؟

اگر آن تحولات در عراق به نقل از «تاریخ تحولات اجتماعی» آقای فروغی، نتیجه ماهیت و برکت اسلامی بوده باشد، چرا در آنجا دوام نیاورد و در سرزمین های دیگر اسلامی تاثیر نگذاشت و اگر گفته شود آن همه ترقی تنها از دانایی و کار دانی حاکمیت های خاص خلفای عباسی بوده است. پس این همه تعریف و توصیف زیر نام جهان اسلام به چه معناست؟

آنچه شما از فیلسوف، دانشمند و ابتکار، اختراع، تحولات و تجمل پرستی در عراق دوران عباسی ها ذکر نموده اید، به نظر من نه محصول کار دانی رهبران مسلمان عراق بوده و نه اتکا به ظرفیت های درون جامعه عراق، بلکه بیشتر از هر چیز در اثر همان جنگ و جهاد و غارت، دار و ندار مردمان کشور های دیگر بوده که از بدست آوردن باج و خراج به عمل آمده خواهد بود والا در آن دوران که هنوز نفت و گاز کشف و استخراج نشده بود با کدام ثروتی ساختن آن قصر ها و باغ ها و خرج عیاشی و تجمل پرستی فراهم گردیده است؟

محترم آقای سدید به نقل از کتاب «تاریخ تحولات اجتماعی» آقای فروغی می نویسد: «در تمام مدت سلطنت بنی امیه در ممالک اسلامی گفتگوئی از علم و حکمت در میان نبود، اما همین که دوره به عباسیان رسید برای اهل نظر نسیم آزادی وزید و روش راه بردن عقل رونی دیکارت (René Descartes) فیلسوف مشهور فرانسوی ترجمه و تبلیغ شد و مردمان آن کشور ها که در تحت تاثیر تمدن ایرانی و رومی و یونانی بودند دوباره به میدان تحقیق و معرفت

پا گذاشتند، و به یک نهضت علمی همت گماشتند که به اندک زمانی تقریباً نظیر نهضت علمی یونان گردید و در گرم کردن این هنگامه ایرانیان بالاخص دخالتمه داشتند، و از فخر شرقی که از این جهت نصیب مسلمین شده دارای بهره وافی می باشند»

محترم آقای سدید: شما حق دارید راجع به مرحوم فروغی و نوشته های او طبق برداشت خود داوری کنید ولی من در مورد اینکه فروغی آنچه گفته است به حقانیت کامل آن تردید دارم یعنی ادعای این را که ترجمه و به گار گیری روش فلسفی رونی دیکارت فرانسوی و دیگر «نهضت های علمی در اندک زمان نظیر نهضت علمی یونان در جهان اسلام روی داده باشد» زیرا عملی به نظر نمی رسد، مگر اینکه قبول کنیم انقلاب و معجزه ای در آنجا صورت گرفته باشد و نظامی به وجود آمده باشد که انفصال سیاست از دین به عمل آمده باشد، در حالیکه تاریخ چنین چیزی را در هیچ کشور اسلامی تا زمان آتاتورک در ترکیه، نشان نمیدهد و بعد از آن هم در هیچ کشور اسلامی صورت نگرفته است، حتی در همین ترکیه امروزی پس از انقلاب آن هنوز کلاً مردم دارای همان فرهنگ اسلامی اند و با درک همین واقعیت حزب عدالت و رئیس جمهور اردوغان به خیال احیای دوران امپراطوری عثمانی ها افتاده و دیده میشود که در برابر هر گروه مخالف داخلی خود از کشتن و بگیر و ببند کار می گیرد و از موضع غرور و زور به مقابل قدرت های خارجی سخن میگوید.

شما به تکرار از یک تعداد بنام فیلسوف و دانشمند مسلمان نام برده و از اختراعات و برقراری زندگی با تساهل، در جهان اسلام و بالاخص در عراق و دوران «طلایی» خلفای عباسی و ایجاد شهر بغداد به مثابه زیباترین شهر جهان و قصر های مجلل هارون الرشید با ۲۲۰۰۰ متر مربع فرش قالین و باغ های پر گل و درخت های طلایی و نقره ای و چیز های دیگر متذکر شده اید.

شما از رونی دیکارت و ترجمه فلسفه وی و تاثیر اندیشه او در میان مسلمانان سخن گفته اید. باید گفت: در باره فلسفه و ماهیت و مقصد فلسفه سخنان بسیاری گفته شده است، در زبان یونانی فلسفه یعنی دوست داشتن دانایی و مراد از فیلسوف همانا دوستدار دانایی، اما به صورت ساده از دید من فیلسوف یعنی انسان اندیشمند و فلسفه یعنی اندیشه دقیق و عمیق منطقی در باب شناخت پدیده ها و نه چون کلام دینی که ماهیت حکمی دارد. با این مفهوم کسی را بنام فیلسوف مسلمان و فلسفه ای را بنام فلسفه اسلامی نمیتوان شناخت زیرا جهان اسلام و حاکمیت های دینی چنین اجازه ای را به کس نمیدهند و اگر کسی در کدام کشور اسلامی در خفا به گونه غربی موفق به ایجا فلسفه ای شده باشد، آن شخص دیگر بنام فیلسوف مسلمان و متعلق به جهان اسلام نبوده بلکه تعلق به جهان بشریت دارد. زیرا آزاد اندیشی و اعتقاد دینی دو چیز باهم متضاد اند.

لذا باور به این ادعا ها که در دوران عباسی ها «در اندک زمان نهضت علمی، آزادی فلسفی و سیاسی چون یونان باستان» در عراق و کدام کشور دیگر اسلامی به وجود آمده باشد سخت دشوار و غیر ممکن می نماید چون حتی در همین عصر بسیار مرفقی آن آزادی و تحولات علمی را در هیچ یک کشور اسلامی نمیتوان دید. آزادی سیاسی که سبب رشد فلسفی، فرهنگی در یونان گردید نتیجه شرایط و موقعیت خاص یونان بود و ممکن نیست آنچه در یونان به وجود آمده به قول شما در اندک زمان در جامعه بسته دینی اسلامی به وجود آمده باشد. احتمالاً از حاصل جنگ و جهاد بوده که در کمترین زمان قصر و باغ و چیز های دیگری ساخته شده، اما نمیشود فرهنگ دیر پای مردم یک کشور را تغییر داد و از درون جامعه را «در اندک مدت» متحول ساخت.

محترم آقای سدید: تا جاییکه من خوانده و شنیده ام در جهان اسلام مهمترین دست آورد و کشف در مسایل ریاضی «الجبر» بوده و آنهم از سوی عرب، نه ایرانی و افغان و غیره البته موفق به ساختن و ابتکار چیز های نه چندان مهم دیگر در زمینه شیمی، قطب نما و غیره شده اند، اما کشور های اسلامی با آن همه جغرافیای وسیع و جمعیت زیاد بنابر بسته بودن سیستم دینی چندان دست آورد قابل ملاحظه در جهت تکامل تاریخ بشریت نداشته است. این غرب بوده که با نظام های دموکراسی و آزادی، در تمام زمینه های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی هنری ادبی و غیره نقش اساسی را در تاریخ تکامل بشر داشته، البته امریکا و جاپان نیز شامل غرب هستند.

محترم آقای سدید: شما از رونی دیکارت و از ترجمه فلسفه و تاثیر آن در کشور اسلامی عراق یاد آور شده اید، درست است که زمینه ترجمه کتاب های فلسفی یونان در دوره عباسی ها از راه های سیاسی و تجارتي به مسلمانان رسیده و در آن دوره مترجمان عیسوی مذهب سوریه ای آثار یونانی و سریانی را به عربی ترجمه کرده اند ولی فیلسوفان مسلمان آن را در مطابقت با دین اسلام تغییر داده اند، زیرا تا عصر جهان مدرن امروز و ارتباط جمعی از طریق کامپیوتر بسیاری از تحصیل کرده های جوامع اسلامی به رشته های علمی در اثر اعتقاد به دین و عادت به دین خوبی تحمل مطالعه و هضم فلسفه ای چون رونی دیکارت، ایمانوئل کانت، باروخ اسپینوزا و فیلسوفان دیگر غربی را ندارند، اگر در جهان اسلام آزادی نشر و مطالعه اندیشه فلسفی مجاز می بود، مردم افغانستان و دیگر جوامع اسلامی با چنین عقب ماندگی های تاریخی تا امروز مواجه نمی بودند.

من از همینجا و در نوشته های بعدی از یاد داشت های خود بعضی نکات ترجمه شده و برداشت ها را از اندیشه رونی دیکارت و چند تا فیلسوف مهم دیگر غربی می آورم تا اگر کسی به سویه آنها در جهان اسلام چنین اندیشمندانی را می شناسد، آنچه به اختصار در مورد اندیشه دیکارت می آید لطفاً بیاورد، تا دیده شود که آیا واقعاً جهان اسلام برای آزادی بیان و فلسفه حقی قایل بوده است؟

دیکارت و مسأله پی افکندن شناسایی علمی، سوپرکتیویته!

«رونی دیکارت در باره شناخت، پیش از گلیلی (Galilée) و نیوتن نخستین کسی بوده که فورمول عمومی قانون ماندگاری را بدست داده است. دیکارت برخلاف ارشمیدس پی برده است که پایه استوار قدرت علم را نه در طبیعت بلکه در شناسایی، یعنی در ذهن انسان باید جست و یافت.

به عبارت دیگر دیکارت در انسان یافته است آنچه را که ارشمیدس هرگز نمیتوانست در طبیعت بیابد. این قرارگاه علم یا مقاوم شناسایی را دیکارت اندیشیدن می نامد. اینکه تحولات علوم طبیعی جدید موجب تغییرات بنیادی تصورات ما بوده اند، اینکه نیکوله کوپرنیک (Nicolas Copernic) کپلر، گلیلی و نیوتن پایه گذاران علوم فیزیک نوین بودند و نه دیکارت به حد کافی مسلم است. اما نه اینها بلکه دیکارت است که نقطه ارشمیدسی یعنی مبنای استقرار و قدرت علم را در ذهن می یابد، این کار در واقع از یکسو نخستین توضیح غیر مستقیم این مطلب مهم است که فیزیک و ریاضیات چگونه میسر می شوند و از سوی دیگر توضیح مستقیم و عام این مطلب مهمتر که

اساساً علم چگونه ممکن می گردد، بدینگونه دیکارت در دوره نوین نخستین کسی است که شناسایی (علم) را به عنوان مسأله دیده و آنرا به عنوان مسأله مطرح کرده است.

دیکارت می نویسد: من در این راه (شک) چنان خواهم رفت تا به امری یقین برسم و یا در غیر این صورت لا اقل به یقین دریابم که هیچ ایقانی در جهان وجود ندارد.

دیکارت به چیزی می رسد که حقیقت و هستی اش مصون از هرگونه شک است. این چیز خود شک کردن است و شک کردن برای دیکارت چیزی جز اندیشیدن نیست. آگاهی است که خود آگاهی می شود. به قول ماکس و بر جامعه شناس المانی: «وقتی انسان به معرفت های لازمه زندگی می رسد و خود به چشمه جوشان مبدل می شود نیاز بدیگری، نیاز به پیر، مرشد و رهبر و قاعد ندارد»

دیکارت به عنوان چیزی که می اندیشد یعنی هستی اش به اندیشیدن است، تعلیل می کند و استقرارش را چون نقطه ارضمیدسی در خود اندیشیدن نمودار می سازد. این نخستین ایقان که در گفته معروف «من می اندیشم پس هستم» دیکارت منعکس است، چنانکه دیدیم وجود او نیز موكداً می گوید، مرکب و آمیخته از «من می اندیشم» و نتیجه چون «من هستم» نیست، بلکه یک پارچه بدهات محض من است که هستی اش اندیشیدن است.

برای دیکارت اندیشیدن همان من است و من همان اندیشیدن است. اکنون می توانیم بفهمیم که علم چگونه ممکن می گردد:

علم بدینگونه ممکن می گردد که ما آن را بر مبنای بدیهی ثابت و غیر قابل تردید بنا نهیم. من می اندیشم است که خود را کشف می کند یعنی در خود اندیشی اش به استقرار و استقلال خود پی می برد، فقط اندیشیدن است که انسان را انسان می سازد و بنیاد علم می شود، شناسایی به معنای علم چون مبتنی بر سوژکتیویته است، منحصرأ انسانی می شود، چون من در ماهیتش اندیشیدن است و فقط در اندیشیدن است که من هست و اندیشیدن در نهاد خود آن است، می شناسد و تصرف می کند، انسانیت انسان باید برای دیکارت شناسایی و تصرف باشد و نه هیچ چیز دیگر، شناسایی و تصرف یکجا ضرورت درونی سوژکتیویته است.

حقایق ابدی برای دیکارت اساساً شرط امکان اندیشیدن هستند و جای شان طبعاً و ضرورتاً در اندیشه یا من است.

علم یعنی قدرت و تصرف اندیشه در طبیعت.

پاسکوال بوردان فیزیک دان المانی می نویسد: «هر موج نوری در عین حال اشعه ای ذره ای است و هر اشعه ذره ای دارای صفات موجی است»

در واقع آنچه فیزیک دان در اینجا می گوید رفع اصل تناقض در اصل شق سالت است.

در فیزیک چنین کاری را از طریق منطق کوانتا (منطق سه شقی) می کنند.

برای فهمیدن پدیده های میکرو فیزیک باید فکر را از این عادت ذهنی زدود، باید آن را از قید اندیشیدن متعارف آزاد ساخت به این معنی فکر آزاد ساختن خود از چنگ تناقض را در چنگ خود می گیرد و این درست همان کاریست که هیگل می کند.

منظور هابز نبرگ از زبان متعارف عادت فکری و زبانی ماست که اگر غیر علمی باشد ساخته زندگانی روز مره است و اگر علمی باشد، در تسخیر منطق ارسطویی نیز یکی از آنها باشد.

از نظر هیگل: تفکر فلسفی او در بر گیرنده تمام فلسفه هاست که فلسفه ارسطویی نیز یکی از آنها باشد. هیگل تناورد فلسفه های پیشین است که به روند دیالتیکی خود در فلسفه او رفع می گردد.

دیکارت علم یعنی قدرت و تصرف اندیشه در طبیعت. در حوزه واقعی علم به معنای شناسایی انسانی ایمان دانشمند مطرح نیست، علت بیشتر مماشات های دینی دیکارت را باید در سیطره کلیسا دید، یعنی در دوره که بیان افکار مغایر با اعتقادات کلیسا آسان به قیمت جان اهل علم تمام شده است. سرنوشت جور دانو برونو فقط یکی از شواهد این حقیقت تلخ و ننگین است.

اعتقاد به اینکه حرکت نیز قهراً آفریده خداست وضع کرده است، هدفش در واقع نه خدا بلکه اثبات هستنده گسترده و بقای تحرک ذاتی این است. با چنین منظوری دیکارت آگاهی به بنا نهادن شناسایی علمی را در دوره نوین بر می انگیزد و نشان می دهد که علم بر مبنای شناسائی انسانی همانا سیطره انسان بر طبیعت است.

دیکارت مجموعه محرز ترین حقایق ابدی را در چهار رکن زیر جمع آورد:

۱- هستنده (من) ۲- خدا. ۳- هستنده گسترده جهان طبیعت. ۴- اصل امتناع تناقض و اصل علیت.

دیکارت به عنوان بنیان گذار سوبرکتیویته نوین ناگذیر خدا را به عنوان رابط از میان من و جهان بر می دارد، یعنی سوژه را بیواسطه در برابر ابژه می نهد. مسلم خواهد شد که دیکارت در رابطه انسانی و جهان دید علمی را جانشین بینش دینی کرده است، بینشی که رابطه اش به جهان همیشه از طریق قدسی با کلام اوست.

سوبرکتیویته یعنی حذف رابطه از میان سوژه (انسان) در برابر ابژه شناسائی اش که جهان باشد، سوبرکتیویته در غایت خود تنهائی به معنای اتکای مطلق انسان به خود در برابر جهان است که سوای اوست و ابژه اوست.

اگر انسان در ماهیتش اندیشه باشد و اندیشه خود و در خود متکی باشد معنی اش اینست که انسان به منزله اندیشه متکی بر خود مطلقاً تنهاست، یعنی رابطه اش با جهان خارج از هر گونه وساطت یا هرگونه رابطه است، واسطه ای که لازمه پندار دینی است.

سوبرکتیویته یعنی حذف رابطه از میان سوژه و ابژه یعنی تنهائی یا تنها ماندن سوژه (انسان) در برابر ابژه شناسائی اش که جهان باشد، سوبرکتیویته در غایت خود تنهائی به معنای اتکای مطلق انسان به خود در برابر جهان است که سوای اوست و ابژه اوست.

اگر انسان در ماهیتش اندیشه باشد و اندیشه خود و در خود متکی باشد، معنی اش این است که انسان به منزله اندیشه متکی با جهان، خارج از هر گونه وساطت یا هر گونه رابطه است، واسطه ای که لازمه پندار دینی است»

ادامه دارد.

با عرض معذرت از خواننده محترم که در یادداشت خود اسم مترجم را نیافتم.